

درخت، پروانه، آسمان

محمدسعید میرزایی

من همیشه...

من همیشه با سه واژه زندگی کرده‌ام
راه‌ها، رفت‌ها،
بازی‌ها کرده‌ایم:
درخت
پرنده
آسمان

من همیشه در آرزوی واژه‌های دیگر بودم
به مادرم می‌گفتم:
از بازار، واژه بخريد
مگر سبدها جا ندارند
می‌گفت:
با همین سه واژه زندگی کن
با هم صحبت کنید
با هم فال بگیريد
کم داشتن واژه، فقر نیست.
من می‌دانستم که فقر مداد رنگی نداشتن
بیش‌تر از فقر کج‌وازی است.
وقتی با درخت بودم
پرنده می‌گفت:

درخت را باید با رنگ سبز نوشت
تا من آرزوی پرواز کنم.
من درخت را فقط با مداد زرد می‌توانستم
بنویسم

– تنها مدادی که داشتم –
و پرنده در زردی
واژه درخت را پاییزی می‌دید
و قهر می‌کرد.

صبح امروز به مادرم گفتم:
برای احمد رضا مداد رنگی بخريد
مادرم خندید:

درد شما را واژه دو می‌کند.
یک روز مادرم واژه «بوته» را از بازار برایم خرید
چشم‌هایم بسته بود
مرا صدا زد و بوته را از میان زروق‌های مهریان،
بیرون آورد.

پولک بر آن نشاند بودند
پرنده که در کنار قفس پرنده قصه می‌گفت
بوته را که دید، پرید و روی آن نشست
درخت از مدرسه رسید
کفش را به گوشه انداخت
به بوته سلام کرد

اما بوته جوابی نداد
پرنده، هراسناک به درخت و بوته اندیشید
درخت به کوچه رفت تا با پیچ‌ها بازی کند.
واژه درخت که از کوچه آمد
پرنده، نشسته بود و می‌گریست
به درخت گفت:
با رنگ زرد و سبز آشتی هستم.
با آخرین سید
واژه‌های تاریخ و دیگران
خواهد رسید.



درخت، پرنده، آسمان

... ماهی در شب با خورشید به مدرسه می‌رود.
گره، کنار حوض می‌آید.
ماهی نیست
به آسمان می‌رود
خورشید هم نیست
گره کنار حوض به خواب می‌رود
صبح که بیدار می‌شود
ماهی در حوض است
خورشید در آسمان
و مهریانی در خانه

این قسمتی از یکی از شعرهای احمد رضا احمدی است. او در تره‌های روزانه‌اش درباره خود می‌نویسد: «همان شما شاعری به دنیا آمد، مردم او را غرق در بوسه‌ها می‌کردند و نام قدیمی گل‌ها و پدران را از او می‌پرسیدند.» نخستین دفتر شعر احمدی «طرح» نام دارد که از آثار راه‌گشا در جریانی به نام «موج نو» بود و بر نسلی از شاعران تأثیر نهاد. کتاب‌های دیگر احمدی: روزنامه شیشه‌ای (۱۳۴۳)، وقت خوب مصائب (۱۳۴۷)، من فقط سفیدی اسب را گریستم (۱۳۵۰)، ما روی زمین هستیم (۱۳۵۲)، تره‌های بومیه (۱۳۵۹)، هزار پله به دریا مانده است (۱۳۶۴)، قافیه در باد گم می‌شود (۱۳۷۰)، هزار آفاق در چشمان تو هیچ بود (۱۳۷۹) و ... هستند. همچنین احمدی چندین مجموعه شعر نیز برای کودکان سروده است؛ مانند: «نوشتم باران – باران بارید» و «در بهار خرگوش سفیدم را یافتم».

باید گفت: جهان شعرهای احمدی، کم‌تر مانند دیگر معاصران او، شناخته یا شناسانده شده است. شعر احمد رضای احمدی به وزن متعهد نیست؛ آن‌چنان که خود او سال‌ها پیش گفته است: من حاضر نیستم حتی یک کلمه را هم به خاطر وزن بکشم. اما کار شاعر، ساده کردن جهان است و این فرایند به‌سادگی در زبان می‌انجامد و می‌توانیم که وزن زبان فارسی، ذاتی است و از این‌جاست که «لکهای از عمر بر دیوار بود» – اسم یکی از مجموعه‌های احمدی – چه بخوایم و چه نخواهیم وزن دارد پس شعر احمد رضا احمدی هم وزن دارد اما در این‌جا من نمی‌خواهم از وزن و بی‌وزنی سخن بگویم. می‌خواهم از شاعری به نام احمد رضا احمدی بنویسم.

شاعر از تمام گل‌ها یک گل و از تمام رودخانه‌ها یک رودخانه و از تمام کوه‌ها یک کوه را برمی‌دارد و با پاک‌کن جادویی «سیلواستاین» تنها آن‌چه را که نیاز دارد از جهان باقی می‌گذارد: درخت، پرنده،

آسمان. شاعر، کودک است، چون در گذشته خود (کودکی خود) راه می‌رود و کودک، شاعر است، چون در گذشته شاعر بازی می‌کند.

شاعر، سه واژه ازل را آرزو می‌کند که قدیم‌ترین هم‌زاد شاعران جهانند: درخت، پرنده، آسمان، سه واژه که واژه نیستند، همان‌طور که سپهری می‌گوید: «واژه باید خود برگ، واژه باید خود باران باشد».

«درخت» تمثیل آدمی است که در مدار جنون و جاذبه قرار دارد و «آسمان» تمثیل جهان برتر است که دست آدمی به آن نمی‌رسد؛ اما این «پرنده» است که با تجسم معنای پرواز، رابطه این دو را ممکن می‌سازد.

شاعر که کودک است، واژه‌های دیگری را هم آرزو می‌کند. او کودک است و مثل آدم بزرگ‌ها به فرهنگ لغت مراجعه نمی‌کند. فرهنگ لغت کودک، مادر اوست که شاعر انتظار دارد واژه‌ها را از «بازار» برای او بخرد؛ چرا که هر چیزی که مادر برای کودک می‌خرد، در حقیقت، واژه‌ای به جهان او اضافه می‌کند؛ اما اشیا و کلمات به راحتی به ذهن کودک – که مرزی میان جهان ذهنی و جهان بیرونی او وجود ندارد – سفر می‌کنند.

مادر می‌گوید: «کم داشتن واژه، فقر نیست» اما کودک می‌داند که «فقر مداد رنگی نداشتن، بیش‌تر از فقر کج‌وازی است» چرا که، او با مداد رنگی می‌تواند جهان را رنگ بزند و همچنان اشیا – کلمات دیگری بیافریند. برای کودک، تنها «کلمه» و «شیء» کافی نیست او به رنگ نیاز دارد؛ رنگ فاصله میان شیء تا کلمه را پر می‌کند و به جهان ذهنی شاعر – کودک سفر می‌کند. رنگ، معنایی است که از شیء در بیرون تا کلمه در ذهن کودک پرواز می‌کند. کودکی که رنگ کم دارد، در حقیقت نمی‌تواند با جهان بیرون گفت‌وگو کند؛ اری کودک باید رنگ داشته باشد، تا پرنده به عنوان تمثیلی از روایات دور دست شاعر، «پرواز» را آرزو کند.

در حقیقت پرنده، رنگ است و همان‌طور که گفتیم، می‌تواند تا جهان ذهن کودک، سفر کند. کودک به‌تقابل سبز و زرد و درخت و پرنده می‌اندیشد؛ تقابلی که در نهایت، به آشتی رنگ‌های سبز و زرد و درخت و پرنده می‌انجامد. پرنده، درخت را دوست دارد، پرنده، تجسم رؤیایی پرواز درخت است، بدون درخت و بوته، پرنده هراسناک است؛ چرا که این درخت است که سمت آسمان را به او نشان می‌دهد. با بند آخر شعر، کودک شاعر، به دنیای بزرگ‌ترها (بیرون) پا می‌گذارد.

نویسنده: محمدسعید میرزایی

نویسنده: محمدسعید میرزایی

صفحه ۱۸ و ۱۹